



مقدمه

بطوری که نوشته اند وقتی دعبل خزاعی در خراسان به زیارت حضرت رضا (علیه السلام) نایل آمد اشعاری در مدح آن حضرت سرود و خلعتی فاخر و چند هزار درهم صله گرفت. امام همام به او لقب دعبل - که در عربی به معنی شتر کهن سال است - عطا فرمودند.

تفصیل مطلب و شرح حال دعبل در بسیاری از کتاب ها و مآخذ معتبر ذکر شده است و خوانندگان علاقه مند می توانند به دائرة المعارف اسلام و ترجمه عربی کتاب بروکلن «تاریخ الادب العربی» و از مآخذ شرقی به کشف الظنون و وفیات الاعیان و آغانی مراجعه کنند.

آقای ابوالقاسم حبیب الهی (نوید) دانشیار محترم دانشکده - ادبیات مشهد نیز مقاله ای دارند تحت عنوان «دعبل خزاعی مداح اهل بیت علیه السلام» که در شماره چهارم نامه آستان قدس چاپ شده است .
ظاهراً دیوان کامل دعبل در دست نیست (دائرة المعارف اسلام) ولی اشعاری که در مدح حضرت رضا (علیه السلام) و خاندان عصمت و طهارت سروده از دیرباز نقل شده و مایه تمتع و استفاده بزرگان دین و ارباب ادب بوده است.

مرحوم مجلسی عالم بزرگ شیعه قصیده تائیه دعبل را که در مدح حضرت رضا (علیه السلام) است به فارسی ترجمه و شرح کرده است و دو نسخه از این شرح در کتابخانه آستان قدس محفوظ است. این دو نسخه در جلد سوم (شماره 12 ادبیات) و در جلد هفتم (شماره 686 ادبیات) معرفی شده و نسخه اولی که اقدم واضح است در

1123 کتابت و بوسیله شخصی به نام حاج سید محمد در سال 1309 هـ. قمری وقف شده است. این نسخه 34 ورق 15 سطری به ابعاد 5/18 در 5/12 سانتی متر دارد و مشتمل است بر دیباچه (1 آ)، مقدمه‌ای در «بیان نسب و برخی از احوال دعل» (2 ب) و فصلی «در بیان سندهای اخبار متعدده» (3 آ) که از ابن بابویه و شیخ طوسی و کشی و ابن طلحه مالکی روایاتی دال بر صحت انتساب این قصیده به دعل ذکر شده است. هیئت تحریریه نامه آستان قدس مناسب دانست متن و شرح یا ترجمه قصیده دعل را به دوستان دربار ولایت مدار رضوی تقدیم کند باشد که مورد پسند افتد و خدمتی بشود. در رسم الخط نسخه تقریباً تغییری داده نشد و سعی گردید حتی الامکان متن همان طور که نوشته شده است در دسترس خوانندگان محترم گذاشته شود.

اول قصیده اینست:

تجاوبن بالاد نان و الزفرات || نوائح عجم اللفظ و انلقتات (9آ)

چون میان شعرا متعارف است که در اول قصاید شعری چند مناسب در عشق و شوق یا در سوز و گداز و یا در شکایت روزگار می گویند و بعد از آن بر سر هر مطلب می آیند این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است. و دنین صدای حزین است و زقره آه دردآمیز است و نوائح جمع نائحه است؛ یعنی زنان نوحه کننده و کلام اعجم کلامی را می گویند که از آن معنی مفهوم نشود، یعنی جواب یکدیگر گفتند و صدا بلند کردند. و نالهای (نالهای) سوزناک و آهه ای دردناک نوحه کننده چند که لفظ و سخن ایشان فهمیده نمی شد مراد خوانندگی مرغانست که عشاق و ارباب اندوه را بوجد می آورند. ع

یخبرن بالانفاس من سرانفس || اساری هویت و اخرات

یعنی می دادند به نفس های خود از راز نهان جانی چند که اسیر عشق و هوا گردیده اند بعضی از عشاق گذشته اند و بعضی آینده.

فاصعدن او اسفطن حتی تفوضت || صفوف الدجا بالفجر منهزمت

یعنی آن مرغان نوحه (9 ب) کننده گاه به جانب پستی پرواز کردند تا آنکه شکسته و پراکنده شدند لشکرهای تاریکی شب از هجو عساکر روشنایی صبح گریزندگان. ع

علی العرصات الخالیات من المها || سلام شج صب علی العرصات

مها جمع مهاتست و مهاه گاو گوهی است و گاهی به اعتبار خوش چشمی و وحشی بودن تشبیه می کنند معشوق را به آن و شاید اینجا این معنی مراد باشد. و شجی به معنی حزین است و صب به معنی بسیار مشتاق است، یعنی باد بر آن عرصه ای خالی از معشوق من که در زمان سابق در آنجا بوده اند سلام اندوهناک که مشتاق

است و محزون است بر خالی بودن آن عرص ها از معشوق من .ع

فعهدی بها خضر المواهد مالفاً | من العطرات البیض و الخفرات

یعنی دیده ام و به خاطر دارم وقتی را که آن عرصه ای معشوق من مکان ها و بقعه های (بقعه های) آنها سبز و خرم و محل الفت بود به سبب دلربایان خوشبویان سفید رویان با نهایت شرم و حیا که در آن زمین ها بودند.

لیالی یعدین الوصال علی القلی | و تعدی تدایینا علی الغربات

یعنی آنچه به خاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها (10 آ) با آن معشوقان یاری می کردند وصال محبوب را بر دشمنی و هجران و یاری می کردند نزدیکی محبوب را بر دوری هجران.

و اذهن یلحظن العیون | ویسترن بالایدی علی الوجنات
سوافراً

یعنی و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می کردند بسوی دیدهای (دیده های) نظاره و تماشاکنندگان با روهای گشوده بی حجاب و از روی حیاگونه ای (گونه های) خود را می پوشانیدند به دست های خود.

و اذکل یوم لی بلحظی نشوه | یبیت بها قلبی علی نشوات

یعنی و در روزگاری که در هر روز آن به مشاهده جمال دلبران برای من نشاءبهم می رسد که دلم شب های بسیار آن نشاء بسر می آورد و چون از تغزل فارغ شد بر سر مطلب آمد و گفت. ع

فکم حسرات هاجها بمحسر | و قوفی یوم الجمع من عرفات

یعنی پس چه حسرت ها و اندوه ها که از برای من به هیجان آمد در وادی محشر که منتهای منی است از جانب مشعرالحرام به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه در عرفات کردند و امام زمان در میان ایشان نبود یا بود و مغلوب دشمنان بود. ع

الم تر للایام (10ب) ماجرجورها | علی الناس من نقض و طول شتات

یعنی آیا نمیبینی (نمی بینی) روزگار را که جنایتها کرد جور و ظلم آن بر مردم از همزدن عهدها که در باب امامت ائمه (علیهم السلام) از ایشان گرفته شده بود و بطول انجامیدن پراکندگی مردم و احوال ایشان. ع

و من دول المستهزیین و من غدا | بهم طالبا للنور فی الظلمات

یعنی و از دولت های خلفای جور که بشرع و دین و ائمه مسلمانان سخریه و استهزا می نمایند یا بخواهش نفس خود عمل می نمایند و از گمراهی آن جماعت که طلب می نمایند به سبب متابعت آن خلیفهای (خلیفه های) نا حق نور هدایت را در تاریکی جهالت و ضلالت. ع

فکیف و انی بطالب زلفه | الی الله بعد الصوم و الصلوات

سوی حب ابناء النبی و رهطه و بغض بنی الزرقاء و العبلات

یعنی پس چگونه و کجا به هم می رسد طلب کردن امری که موجب قرب باشد به سوی حق تعالی بعد از روزه و نمازها به غیر دوستی فرزندان پیغمبر و خویشان نزدیک او دشمنی فرزندان ازرق کبود چشم و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می گفتند و اول اشاره است (11 آ) به اولاد مروان که سال ها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود چنانچه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) و مروان نزاعی شد حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق می شوم زناکار که در بازار عکاظ که از بازارهای مشهور عرب بود می نشست. و دویم اشاره است به جمیع سلسله میثومه بنی امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشانرا شجره ملعونه نامیده است و در مدت هزار ماه غضب خلافت ائمه حق کردند و اول ایشان معاویه بود و آخر ایشان مروان حمار و بنی مروان نیز از جمله ایشان بود. ع

و هند و ما ادت سمیه و ابنها اولوا الکفر فی الاسلام و الفجرات

یعنی و بغض و عداوت هند جگرخوار که مادر معاویه بود و آنچه حاصل و صادر شد از سمیه و پسر او که زیاد باشد و ایشان صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام و بدانکه سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود و به این سبب پدر (11 ب) زیاد معلوم نبود و او را زیادبن ابیه می گفتند یعنی زیاد پسر پدرش و چون زیاد و معاویه در عداوت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) با یکدیگر شریک بودند معاویه زیاد را به خود ملحق کرد و گفت برادر اوست زیرا که تا چنین نسبت های کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی گردد. عبیدالله پسر زیاد نیز جرات بر قتل سیدالشهداء و جگرگوشه رسول خدا و سایر نفوس مقدسه و سفک دماء محترمه و اعمال قبیحه (در حاشیه: شنیه) دیگر نمود لعنه الله علیهم اجمعین. ع

و هم نقضوا عهدالکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات

یعنی ایشان نقض کردند و شکستند عهد واجبی را که در آیات محکمه واضح الدلالات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود که آن خلافت و امامت ائمه حق (علیهم السلام) است به بهتان ها که بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بستند و احادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند و شب های (شبهه های) باطل واهی (12 آ) که برای مردم ظاهر ساختند. ع

و لا (بدل : لم) تک الامحنه کشفتم بدعوی ضلال من هن وهنات

یعنی نبود غضب کردن آن ملاعین خلافت امیرالمومنین (علیه السلام) را با آن وضوح و ظهور مگر امتحانی از خدا که کفر آن منافقان را ظاهر گردانید و کینههای (کینه های) دیرینه ایشانرا رسوا کرد بدعوی گمراهی که کردند به سبب غرض های باطل و نفاق های پنهان و کینههای (کینه های) دیرینه. ع

تراث بلا قربی و ملک بلاهدی و حکم بلاشوری بغیر هداه

یعنی آن گمراهی میراثی بود که از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بردند بدون قرابت و خویشی و پادشاهی و

خلافتی بود که متصرف شدند بی هدایت و دانائی و حکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان و راهنمایان دین. ع

زرایا ارتنا خضره الافق حمره وردت اجاجاً طعم کل فرات

یعنی اینها مصیبتی چند است که نمود به جای سبزی افق آسمان را به سرخی و گردانید در کام ما مزه هر آب شیرین را شور و تلخ اشاره (12ب) است به آنچه مشهور است میان عرب و عجم که کسی که برو غم و الم غالب شد دنیا در نظر او تیره و متغیر مینماید و در کام او لذت ها ناگوار میشود و ممکن است اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتى سرخی افق مشرق و مغرب بعد از شهادت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به هم رسید و چون غصب حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد آب آسمان بر طرف شد و ابرها آب شور از دریا بر می دارند و در زمان حضرت ساحل الامر (علیه السلام) که حق به صاحبش برمیگردد و آب شیرین از آسمان می بارد و برکت های زمین مضاعف میگردد. ع

و ما سهلت تلك المذاهب فيهم على الناس الابيعه الفلتات

یعنی و آسان نکرد این مذاهب ها و بدعت ها را که در میان ایشان به هم رسیده است بر مردم مگر بیعت باطلی که بی تامل و تدبیر با ابوبکر کردند و به آن چسبیدند و گفتند ما بیعت را به هم نمیتوانیم زد و آن بیعت را اجماع نام کردند و در نظر مردم مشتبه گردانیدند و با آنکه در اول حال اکثر مهاجران و انصار بیعت نکردند و احدی از بنی هاشم بیعت (13آ) نکرد و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند و به جبر و عنف مردم را به بیعت می بردند و ریسمان ها در گردن ایشان کرده می کشیدند و شمشیرها بر بالای سرایشان بود که بیعت میکردند و چنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده و حجت خلافت خود ساختند. و تفصیل این سخنان انشاء الله در کتاب حویه القلوب مذکور خواهد شد. ع

و ما قيل اصحاب السقيفه جهره بدعوى تراث فى الضلال بنات

یعنی نبود گفتار (13ب) آنها که در سقیفه بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که معارضه با انصار میکردند که دعوای میراث حضرت رسول اکرم (صل الله علیه و آله) کردند به سبب گمراهی و گفتند ما خویشان آنحضرتیم (آن حضرتیم) بلند مرتبه یعنی آنسخن (آن سخن) فایده به ایشان نمی بخشید و این اشاره است به آنکه حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) مکرر در نظم و نثر می فرمودند که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم و احقیم به خلافت آن حضرت همان حجت را من بر ایشان دارم که شما از قبیله آن حضرتید دعوی حقیقت می کنید من که پسر عم و داماد اویم چون اولی و احق نباشم قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن در جمیع کمالات . ع

ولو قلدواالموصى اليه امورها لزمت بمامون على العثرات

یعنی اگر این امت بی شرم می گذاشتند امور خود را به ان کسی که حضرت رسول (صل الله علیه و آله) او را وصی خود گردانید و سفارش امت را به او کرد هر آینه چسبانیده بودند و تفویض کرده بودند به کسی که ایمن بودند از آنکه از او خطایی و لغزشی واقع شود یعنی بر حق علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه . ع

اخى خاتم الرسل المصطفى (درحاشيه : المصطفى) من القدى (14آ) و مفترس الابطال فى الغمرات

يعنى آن مامون برادر آخر پيغمبران بود و پاكيژه بود از هر بدى كه بخاطر خلدو درنده شجاعان بود در جنگ هاى عظيم . ع

فان جحدوا كان الغدير شهيده و بدر و احد شامخ الهضبات

يعنى پس اگر انكار كنند خلافت و استحقاق امامت او را نص روز غدیر كه در عالم مشهور است گواه اوست و جواب هاى او در جنگ بدر و احد كه كوه هاى بلند دارد شاهد استحقاق خلافت اوست . ع

واى من القران تتلى بفضلہ و ايثاره بالقوت فى اللزبات

يعنى و گواهى ميدهد بر خلافت او آيه چند از قرآن كه مردم مى خوانند و دلالت ميكند بر فضيلت او و اختيار كردن او مساكين را به قوت خود. و شدت ها و تنگى ها و قحطها اشاره است بقصه نزول سوره كريمه هل اتى و غير آن از صدقات آنحضرت كه عامه و خاصه روايت كرده اند . ع

و عز جلال ادرкте بسبقها مناقب كانت فيه مؤتنتات

يعنى و بزرگواري جلالت و عظمتى كه دريافته است آنرا به سبب سبقت گرفتن به سوى منقبتى چند كه در آن حضرت بود و ديگرى پيش (از) او آنها را درنيافته بود . ع

مناقب (14ب) لم تدرك بكيد و لم تنل بشيء سوى حد القنا الذريات

يعنى آنچه مذکور شد منقبتى چند است كه نميتوان يافت آنها را مگر پايمال و نميتوان به آنها رسيد به چيزى مگر بدم نيزهاى (نيزه هاى) تند برنده يعنى از جمله منبقت هاى آن حضرت شجاعت بى نهايت بود كه اساس دين مبين بزور بازوى معجز نماى آنحضرت شد و اكثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود . ع

نجى لجبريل الامين و انتم عكوف على العزى معاً و منات

يعنى حضرت اميرالمومنين (عليه السلام) همراه جبرئيل امين بود زيرا كه صدای وحى خدا كه بر حضرت رسول (صلى الله عليه و آله) نازل ميشد او مى شنيد چنانكه خود فرموده در وقتى كه شما ملازمت مى نموديد بر سجده كردن و پرستيدن عزى و منات هر دو كه دو بت بزرگ قریش بودند و اين خطاب با كسى است كه غصب خلافت آنحضرت كرد مانند ابوبكر و عمر و عثمان و معاويه . ع

بكيت لرسم الدار من عرفات و اذريت دمع العين بالعبرات

اين مطلع دويم اين قصيده است يعنى گريستم براى آثار خانه خراب آل پيغمبر كه ايشانرا از آنجا دور كرده بودن و منافقان (15آ) جاى ايشانرا غضب كرده بودند و در عرفات و پاشيدم آب چشم خود را بگريه كردن ها . ع

و بان عرى صبرى و هابت صبابتى رسوم ديار قد عفت و عرات

یعنی و بریده شد حلهای (حله های) صبر من و به هیجان آمد شوق به سبب نشان های منزل ها و خانها (خانه ها) که اکثر آنها محو شده بود و چول (1) و ناهموار شده بودند. ع

مدارس ایات خلت من تلاوه و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی و آن خانها (خانه ها) محل درس گفتن آیه چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می فرمودند و اکنون به سبب چوله مخالفان خالی شده اند آنها از تلاوت قرآن چه جای تفسیر آن محل نزول وحی الهی بود و اکنون عرصه ای آن از هدایت و عبادت خالی و ویران و به پایان شده است . ع

لال رسول الله بالخيف من منى و بالبيت والتعريف و الجمرات

یعنی آن خانها از آل رسول خدا بود صلوات علیهم در خیف یعنی مسجد منی و در خانه کعبه و در عرفات و در جمرات .

ديار لعبدالله بالخيف من منى و للسيد الداعي الى الصلوات
ديار على والحسين و جعفر (15ب) و حمزه و السجاد ذى الثغفات

یعنی خانها بود از عبدالله پدر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در خیف منی و از سید و بزرگی که مردمرا خواند بسوی نمازها یعنی حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله) و خانهای علی ابن ابی طالب و حسین و جعفر طیار و حمزه سیدالشهدا و حضرت امام زین العابدین که بسیار سجده کننده بود و از بسیاری سجود پیشانی او پینهها (پینه ها) (2) به هم رسیده بود مانند پینه زانو و سینه شتر و هر سال چندین مرتبه به مقراض می بریدند آن پین ها را.

ديار لعبدالله والفضل صنوه نجى رسول الله فى الخلوات

یعنی و خانها از عبدالله پسر عباس عموی پیغمبر و فضل برادر عبدالله که همراه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خلوت ها و ظاهراً دعبل در اینجا تقیه از مامون کرده است که از اولاد عباس بود.

وسبى رسول الله وابنى وصيه و وارث علم الله و الحسنات

یعنی و خانهای دو فرزند زاده رسول خدا و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و نیکی ها و کمالات (16 آ)

منازل وحى الله ينزل بينها على احمد المذكور فى الصلوات

یعنی آن خانها محل وحی خدا بود که وحی نازل می شد در میان آنها بر احمد که مذکور می شود نام او در نمازها و بروایت دیگر در سینهها (سینه ها) . شعر:

منازل قوم يهتدى بهداهيم فيومن منهم زله العثرات

یعنی و آنها منزل های قومی بودند که هدایت می یافتند مردم به هدایت ایشان و ایمن بودند از آنکه از ایشان

لغزشی واقعشود (واقع شود) به سبب عصمت ایشان. ع

منازل جبریل الامین یحلها || من الله بالتسليم و البركات

یعنی آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا و حلول می کرد از آن (بدل = در آن) خانها از جانب حق تعالی به سلام کردن و برکت ها. ع

منازل وحی الله و معدن علمه || سبیل رشاد واضح الطرقات

یعنی آن خانها بودند محل نزول وحی خدا و معدن علم او و راه صلاحی که راه های آن ظاهر و واضح است.

منازل کانت للصلوه و للتقی || وللصوم و التطهیر و الحسنات (16 ب)

یعنی منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزکاری و از برای روزه و پاک گردانیدن خود از صفات ذمیمه و ارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد. ع

منازل لاتیم یحل بربعبها || ولا ابن صهاک هاتک الحرمات

یعنی منزلی چند بود که نزول نکرد در ساحت آنها هتک کننده حرمت های اهل بیت رسالت (علیهم السلام) و مترجم گوید که ممکن است که مراد به دیار و منزل ها خانه آبادهای رفیع و منازل امامت و خلافت باشد و (ظ: نه) خانهای ظاهری چنانکه در آیه کریمه «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ» گفته اند و در کتاب حیوه القلوب بیان کرده ام.

دیار عفاها جور کل منابذ || ولم تعف للایام و السنوات

یعنی خانه چند است که اثر آنها را برطرف کرده است ستم هر دشمنی که در مقام محاربه باشد و علانیه عداوت کند و محو و خراب نشده است از گذشتن روزها و سال های بسیار و غرض آنست که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست (17 آ) که بمرور ایام برطرف شود بلکه از جور ظالمان چند روزی پنهان شده است. ع

قفا نسأل الدار التي خف اهلها || متى عهدها بالصوم و الصلوات

در میان عرب شایع است که خطب عامرا (عام را) به صیغه تثنیه می کنند و جهات آنرا در بحارالانوار ذکر کرده ام. یعنی بایستید ای برادران تا سؤال کنیم از خانه (ای) که اهلش سبک و کم شده اند چند گاه است که روزه ها و نمازها در آن برطرف شده است غرض بیان آن است که سال های بسیار است که از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت (علیهم السلام) آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محو شده است و بدعت های منافقان ظاهر گردیده است و بعوض عیادت و ورع و تقوی شرب خم و لهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است.

و این الاولی شطت بهم غربه النوی || افانین فی الاقطار مفترقات

یعنی و کجایند آنها که دور گردانید ایشانرا غربت و مکان و دوری از جاهای خود پراکنده در اطراف عالم مانند شاخ

های درخت که پراکنده شوند. ع

هم اهل (17 ب) میراث النبی اذا اعتزوا || و هم خیر سادات و خیر حمات

یعنی ایشانند اهل میراث پیغمبر هر گاه نسب خود را بیان کنند و ایشانند بهترین سروران و حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت. ع

اذا لم نناج الله فی صلواتنا || باسمائهم لم یقبل الصلوات

یعنی هر گاه مناجات نکنیم با خدا در نمازهای خود به نام های مبارک ایشان خدا قبول نمی کند نمازهای ما را. ع

مطاعیم فی الاعسار فی کل مشهد || لقد شرفوا بالفضل والبرکات

یعنی بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده اند در پریشانی ها و قحطی ها در هر محلی به تحقیق که شرف یافته اند به فضیلت بر دیگران و به برکت ها و رحمت ها که از ایشان به مردم رسیده است.

و ما الناس الا غاصب و مکذب || و مضطغن ذواحنه و ترات

یعنی و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت (علیهم السلام) مگر غصب کننده حق ایشان یا تکذیب کننده که ایشان را به دروغ نسبت دهند یا کینه وری که (18 آ) عداوت ایشان را در دل دارد و طلب کننده است خون ها را که رسول خدا و امیرالمومنین (صلوات الله علیهما) در راه دین ریخته اند. ع

اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر || و یوم حنین اسبلوا العبرات

یعنی هر گاه به یاد می آورند کشته شد (ه) های جنگ بدر و جنگ خیبر و جنگ حنین را که بر دست حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) کشته شدند جاری می گردانند آب دید (ه) های خود را اما جنگ بدر و حنین را برای آنکه پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر بسبب آنکه دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد و اگر به جای خیبر، احد بود مناسب تر بود زیرا که در جنگ خیبر از قریش کسی کشته نشد مگر آنکه در ضمیر ذکروا منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند. ع

فکیف یحبون النبی ورهطه || و هم ترکوا احشائهم و غرات

پس چگونه دوست دارند حضرت رسول و خویشان و قبیله او را و حال از کشتن اقارب (حاشیه: و عشائر) ایشان پر شده است احشای اندرون های آنها از کینه و عداوت. ع

لقد لاینوه فی (18 ب) المقال و اضمروا || قلوباً علی الاحقاد منطویات

یعنی به تحقیق که در ظاهر با او نرمی و همواری می کردند در گفتگو و پنهان می کردند عداوت را در دل هایی که پیچیده شده بود بر کینه دیرینه. ع

فان لم یکن الا بقربی محمد || فهاشم اولی من هن و هنات

یعنی اگر نبود خلافت مگر به قرابت و خویش (ظ: خویشی) محمد چنانچه در روز سقیفه بر انصار حجت کردند و خلافت را از ایشان گرفتند پس بنی هاشم اولی و سزاوار خواهند بود به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند و در نسب ایشان گفتگو نیز هست. ع

سقى الله قبراً فى المدینه غيثه	فقد حل فيه الامن بالبركات
--------------------------------	---------------------------

یعنی آب دهد خدا قبری را که در مدینه طیبه است به باران رحمت خود یعنی به تحقیق که نازل شد (نازل شد) در آن قبر، کسی که سبب ایمنی کافه خلایق است در دنیا و آخرت با برکت های بسیار. ع

نبی الهدی صلی علیه و آله	و بلغ عنا روحه التحفات
--------------------------	------------------------

یعنی آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت کننده است درود فرستد (19 آ) برو پروردگار و مالک اختیار او و برساند خدا بروح مقدس او تحفها (تحفه ها) از درود و ثنا. ع

و صلی علیه الله ما ذر شارق	ولا تحت نجوم الليل مبتدرات
----------------------------	----------------------------

یعنی و صلوات فرستد برو حق تعالی مادام که طلوع کند خورشید از افق و مادام که ظاهر شوند ستاره های شب مبادرت کنند طلوع آفتاب را. ع

افاطم لوخلت الحسین مجدلا	وقدمات عطشاناً بشط فرات
اذا للطمت الخد فاطم عنده	واجريت انهاراً على الوجنات

یعنی ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعداد بر خاک کربلا افتاده در کنار شط فرات تشنه لب جان داده هر آینه طپانچه بر گونه گلگون خود خواهی زدن ای فاطمه و نهرها از آب دیده محزون بر گونهای (گونه های) گلگون خود جاری خواهی کرد. ع

افاطم قومی یابنه الخیر فاندبی	نجوم سموات بارض فلات
-------------------------------	----------------------

یعنی ای فاطمه برخیز ای دختر بهترین خلق خداوند و نوحه کن بر فرزندان خود که ستارها (ستاره های) فلک امامت و رفعت (19 ب) اند و در زمین بیابان چول به مذلت افتاده اند. ع

قبور بکوفان و اخری بطیبه	و اخری بفخ نالها صلوات
--------------------------	------------------------

یعنی قبری چند در کوفه است و قبرهای دیگر در طیبه است یعنی در مدینه طیبه و قبرهای دیگر در فخ مکه مشرفه است برسد به اینها صلوات من.

مترجم گوید که قبرهای کوفه که اشاره به ضرایح مقدسه حضرت امیرالمومنین و حضرت امام حسین (صلوات الله علیها) و قبور شهدای کربلاست و بعضی از اولاد ائمه (علیهم السلام) که در کوفه و حوالی آن مدفونند و قبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیا (صلی الله علیه و آله) و مضجع معنبر فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) و ضرایح مطهر ائمه بقیع (سلام الله علیهم) و سایر سادات عالی درجات که در آن بلده طیبه

مدفونند. و فح اسم موضعی است در نزدیک مکه معظمه که اطفال را از آنجا محرم می‌گردانند. و مجمل قصه فح آنست که حسین پسر علی پسر حسین سیم بر حسن دویم پسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دویم بود در ایام خلافت موسی که ملقب بود بهادی و چهارم خلفای بنی‌عباس بود خروج کرد در ماه (20 آ) ذی‌القعدة سال صدو شصت و نه از هجرت در مدینه و ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی مردی شقی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه طیبه کرد و او کار را بر سادات مدینه بسیار تنک کرد و اهانت و اذیت بسیار به ایشان می‌رسانید چون اوایل آمدن حاجیان شد به مدینه هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند و وسوسه کردند حسین و سایر سادات را که خروج کنید ما اعانت شما می‌کنیم.

حسین اراده خروج و جمع کرد سادات را که از جمله آنها سه پسر عبدالله بن الحسن پسر امام حسن (علیه السلام) بودند که یکی یحیی نام داشت و دیگری سلیمان و سیم ادریس و عبدالله پسر حسن سیم که او را افطس می‌گفتند و ابراهیم پسر اسماعیل که او را طباطبا می‌گفتند و سادات طباطبا به او نسبت می‌رسانند و عمر پسر حسن پسر علی پسر حسن سیم و عبدالله پسر اسحاق پسر ابراهیم پسر حسن دویم بودند و دوستان او آزاد کرد (ه) را و آشنایان خود را جمع کردند پس بیست شش نفر از فرزندان امیرالمومنین (علیه السلام) جمع شدند و ده نفر از حاجیان و جمعی از موالیان! (20 ب) و سایر مردم خروج کردند و چون مؤذن اذان صبحرا (صبح را) گفت داخل مسجد شدند و افطس بر منار بالا رفت و مؤذن را جبر کرد که «حی علی خیرالعمل» در اذان گفت (والی) چون این صدا شنید گریخت و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد و کسی از اولاد ابوطالب تخلف ننمود از ایشان مگر حضرت امام موسی کاظم (صلوات الله علیه) و حسن پسر جعفر پسر حسن سیم پسر حسین بر منبر برآمد و گفت بعد از حمد و ثنا منم فرزند رسول خدا و برآمده ام بر منبر رسول خدا و در حرم رسول خدا شما را دعوت می‌کنم که عمل کنید به سنت رسول خدا و مردم بعضی بیعت کردند درین حال حماد بربری که داروغه مدینه بود لشکری جمع کرد و بر در مسجد آمد و چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی بن عبدالله شمشیری که داشت بر پیشانی او زد که زره و خود و کلاهش را برید و نصف سرش را پراند و آن ملعون از اسب گردید و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند و در آنسال (آن سال) مبرک ترک که از امرای خلیفه بود و به حج آمده بود چون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید (21 آ) پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی‌خواهم مبتلا به جنگ تو شوم و در خون سادات داخل شوم شب جمعی را بر سر لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشند که بهانه باشد برای من و من بگریزم.

حسین چنین کرد او گریخت و به جانب مکه رفت. و کلینی علیه‌الرحمه روایت کرده است که چون حسین خروج کرد و مدینه طیبه را متصرف شد فرستاد و حضرت امام موسی (علیه السلام) را تکلیف کرد که با او بیعت کند حضرت به نزد او رفت و فرمود که ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن؛ پسر عم تو محمد بن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر (علیه السلام) را (السلام را) جبر بر بیعت کرد و برو لازم شد که امری چند که نمی‌خواست بگوید گفت یعنی خبر داد به انکه او کشته خواهد شد و به چه نحو کشته خواهد شد و کی او را خواهد کشت. اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می‌دانم خواهم گفت. حسین گفت من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید من شما را جبر نمی‌کنم اختیار با شماست. چون به وداع حضرت امام موسی (علیه السلام) آمد حضرت فرمود که پسر عم بدانکه در این سفر کشته می‌شوی، نیکو جنگ کن این گروه (21 ب) فاسقی چندند که

در ظاهر اظهار اسلام می کنند و در باطن مشرک و کافرند. پس فرمود «انا لله و انا اليه راجعون» من نیز مصیبت شما را ای گروه (در حاشیه: خویشان) از خدا می طلبم.

پس حسین بیرون رفت و چنانچه حضرت فرمود او و اصحابش همه کشته شدند و صاحب مقاتل الطالبین گفته است که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شد و شخصی را در مدینه نایب خود کرد چون به فح رسیدند لشکرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند. در آن سال از بنی عباس عباس بن محمد و سلیمان بن ابی جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند و مبرک ترک و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز بایشان ملحق شدند و ایشان با لشکر گران در برابر لشکر سید حسین ایستادند و روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول (بر) حسین امان عرض کردند که ما شما را امان می دهیم و ضامن می شویم که خلیفه ضرری به شما نرساند بلکه احسان کند بشما. سید حسین چون می دانست که بر امان ایشان (22 آ) اعتمادی نمیتوان کرد و اگر دست بیابند ایشانرا با قبح وجوه به قتل خواهند رسانید قبول نکرده قتال عظیم در میان ایشان واقع شد و پیوسته لشکر مخالفت صدای امان بلند می کردند و آن شیران بیشه جماعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می کردند و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیر از آن اشقیا را به جهنم فرستادند تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب لشکر ایشان در آمد و اکثر لشکر حسین را به قتل رسانید تا آنکه حسین و سلیمان بن عبدالله بن الحسن و عبدالله بن اسحاق بن الحسن و حسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات گرام شهید شدند و بعد از واقعه کربلا عظیمتر (عظیم تر) از جنگ فح واقع نشد.

و چون آن لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا را نزد موسی و عباس آوردند جمع کثیر از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس شوم حاضر بودند. آندو از حضرت امام موسی (علیه السلام) پرسیدند که این سر حسین است فرمود: بلی «انا لله و انا اليه راجعون» به خدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده و امر کننده بود به نیکی ها و نهی کننده (22 ب) بود از بدی ها، و در میان سادات حسینی مانند خود نداشت آن (ها) ساکت شدند و جواب نگفتند و چون اسیران سادات را به نزد هادی بردند امر کرد که همه را به قتل آورند و در همانروز (او) به جهنم واصل شد. و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان شد او را تلقین شهادتین می کردند و او شعری می خواند که مضمونش اینست کاشکی مادرم مرا نمی زاید و به جنگ حسین و اصحابش نمی رفتم و در مقاتل روایت کرده است که در شبی که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر سر آب های غطفان تا صباح آن قبیله نوحه جن را می شنیدند که اشعار می خواند (ند) و برایشان نوحه و گریه می کردند. و ایضاً از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در فح از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود جبرئیل نازل شد (= نازل شد) و گفت یکی از فرزندان من در اینجا شهید خواهد شد و ثواب کسی که با او شهید شود دو برابر شهیدان دیگر است (23 آ) و ایضاً روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نیز در فح فرود آمد و نماز کرد و فرمود که در اینجا مردی از اهل من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهند کرد به سوی بهشت.

مترجم گوید : که از این احادیث مستفاد می شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد و از برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند و اگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد چنانچه احادیث در باب او در باب زید باین مضمون وارد شده است.

واخري بارض الجوزجان محلها	و قبر بباخمرى لى الغربات
---------------------------	--------------------------

يعنى و قبر چند ديگر كه زمين جوزجان خراسان محل آنهاست و در قبرى كه در باخمرى است در غربت دور از ديار ايشان. و اول اشاره است به قتل يحيى پسر زيد شهيد كه بعد از شهادت پدرش به خراسان رفت و در آنجا خروج كرد و در زمان وليد پليد از خلفاى بنى اميه و در جوزجان او را شهيد كردند و بردار كشيدند و بردار بود تا ابومسلم مروزي خروج كرد و او را به زير آورد و دفن كرد. و دويم اشاره است (23 ب) به قتل ابراهيم پسر عبدالله ابن الحسن كه بعد از كشته شدن برادرش محمد گريخت و به عراق رفت و در آنجا خروج كردند و مدت ها حكومت كردند و آخر در باخمرى كه در شانزده فرسخى كوفه است كشته شد و در آنجا مدفون شد و تفصيل اين قصه ها (قصه ها) مناسب اين ترجمه نيست و در حيوة القلوب انشاء الله مذكور خواهد شد.

و قبر ببغداد لنفس زكيه	تضمنها الرحمن فى الغرفات
------------------------	--------------------------

يعنى و قبرى كه در بغداد است براى نفس پاكيزه كه او را خداوند رحمان برحمت خود فرو گرفته است در غرفه هاى (غرفه هاى) بهشت. و ابن بابويه رحمه الله عليه روايت كرده است كه دعبل گفت چون به اين موضوع قصيده رسيدم حضرت امام رضا (عليه السلام) فرمود كه مى خواهى در اين موضع دو بيت الحاق كنم كه قصيده تو تمام شود گفتم بلى اى فرزند رسول خدا پس حضرت اين دو بيعت بعد را فرمود. ع

و قبر بطوس يالها من مصيبه	الحت على الاحشاء بالزفرات
الى الحشر حتى يبعث الله قائماً	يفرج عنا (24 آ) الغم و الكربات

يعنى و قبرى كه در طوس است چه عجب مصيبتى است كه پيوسته آتش حسرت در درون من افروزد ناله هاى (ناله هاى) جانسوز تا روز حشر تا روزى كه حق تعالى برانگيزد و ظاهر گرداند قايمى را كه فرج مى دهد و زایل ميگرداند از ما غم را و كربت ها و شدت ها را. ع

على بن موسى ارشد الله امره	و صلى عليه افضل الصلوات
----------------------------	-------------------------

يعنى صاحب آن قبر على پسر موسى خدا به اصلاح آورد امر او را و درود فرستد بر او بهترين درودها. مترجم گويد : ظاهراً همين دو بيت از حضرت امام رضا (عليه السلام) است و بيت سيم را دعبل اضافه كرده است. بعد از آنكه حضرت آن دو بيت را اضافه نمود و به روايت ابن بابويه: دعبل گفت: يا ابن رسول الله آن قبرى كه در طوس خواهد بود قبر كيست؟ حضرت فرمود: «كه قبر من است و منقضى نخواهد شد شب ها و روزها تا آنه بگردد شهر طوس محل تردد شيعيان من و زائران من؛ بدرستى كه هر كه در طوس و غربت من زيارت كند مرا با من باشد، در درجه من در روز قيامت و گناهانش (24 ب) آمرزيده شود.» ع

فاما المصيبات التى لست بالغا	مبالغها منى بكنه صفات
قبور بطن النهر من جنب كربلا	معسرهم منا بشط فرات
توفوا عطاشاً بالفرات فليتني	توفيت فيهم قبل وفات

يعنى پس از آن مصيبت ها كه دل مرا سوخته و به درد آورده است و چندانكه سعى كنم وصف آنها چنانچه بايد

نمی توانم کرد اندوه بر صاحبان چند قبری است که واقع اند در نزدیک نهري که از پهلوی کربلا جاری است و در آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت بنهر فرات می رسند. وفات یافتند و شهید شدند با لب تشنه در کنار فرات چه بود اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می مردم.

مترجم گوید : که نهري فرات نهري بزرگی است که در پنج فرسخی کربلای معلا می گذرد و از آن نهري جدا کرده بوده اند که به کربلا می آمده و به کوفه می رفته و آبادانی کوفه از آن نهري بوده و آن نهري بود که بر روی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بستند و (25 آ) و اثر آن نهري نزدیک مرقد منور حضرت عباس (رضی الله عنه) ظاهر است و عباس از آن نهري آب برداشته بود که برای لب تشنگان اهل بیت (علیهم السلام) بیاورد او را در میان گرفته و درحوالی آن نهري او را شهید کردند. لهذا دور از سایر شهدا در آنجا مدفون شده و ابن علقمی که وزیر مستعصم و از علمای شیعه بود و او باعث برطرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی عباس است چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) چون به کربلا تشریف آوردند و خطاب به این نهري کردند که تو را بر روی جدم امام حسین شهید بستند و تو هنوز جاری هستی و میایی باین سبب ابن علقمی سد آن نهري کرد و خراب کرد و آن باعث خرابی شهر کوفه شد و باین سبب آن نهري مسمی شد به نهري علقمی زیرا که خراب کننده اش او بود و غرض شاعر بیان زیادتی شناعة اعمال قبیحه آن کافرانست که با آنکه سید شهدا و اهل او در پهلوی نهري کوچک و نزدیک نهري بزرگی بودند آب را از ایشان منع کردند تا آنکه همه با لب تشنه شهید شدند. (25 ب)

إلى الله اشكو لوعه عند ذكرهم || سقتني بكاس الثكل و الفطعات

یعنی به خدا شکایت می کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می کنم ایشانرا که به من میاشاماند کاسهای ماتمزدگی و رسوایی را.

اخاف بان از دارهم فتشوقنی || مصارعهم بالجزع و النخلات

یعنی می ترسم از آنکه زیارت کنم ایشانرا پس به هیجان آورد خون مرا دیدن محل شهادت ایشان و قبرهای ایشان که واقعه در میان وادی نخلستان.

تقسمهم ريب المنون فماتری || لهم عقره مغشيه الحجرات

یعنی پراکنده کرده است ایشانرا حوادث روزگار پس نمیبینی (نمی بینی) از برای ایشان خانه و ساحه که مردم وارد شوند در حجرهای آن یا در جوانب آن. ع

خلا ان منهم بالمدينه عصبته || مدنیين انضاء من اللزبات

یعنی بغیر از آنکه جمعی از ایشان در مدینه مشرفه هستند با مذلت و خواری و مخافت و لاغری از (26 آ) محن شدید روزگار. ع

قليله زوار سوی ان || من الضبع والعقبان و الزحمت زوراً

یعنی کم کسی زیارت می کند قبور ایشانرا مگر آنکه زیارت کننده چند دارند در آن بیابان ها از گفتارها و عتاب ها و هماها که در ویران ها می باشند.

لهم كل يوم تربه بمضاجع ثوت في نواحي الارض مفترقات

یعنی از برای ایشان هر روز ترتیبی بهم می رسد در قبری چند که اقامت می نمایند در نواحی زمین خدا از یکدیگر.
ع

تنكب لاواء السنين جوارهم و لاتصطليهم جمره الجمرات

یعنی شدت ها و بلاهای سال های نزدیک آن صاحبان قبرها نمی گردد زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خوداند از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی تواند رسید و حرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی رسد. ع

و قد كان منهم بالحجاز وارضها مغاوير نحارون في الازمات

یعنی و به تحقیق که بودند از جمله آن سادات رفیع الدرجات گروهی در حجاز مکه (26 ب) و زمین های حوالی آن بسیار غارت کنندگان دشمنان را و بسیار نحرکنندگان شتران را در قحط سال ها. ع

حمى لم تزره المذنبات و اوجه تضىء لى الاستار و الظلمات

یعنی و ایشانرا بارگاه و حرم سرایی بود که زنان گناهکار به زیارت ایشان نمی توانستند رفت چه جای آنکه اهل آن گناهکار باشند و رویی چند داشتند که روشنی می بخشید در زیر پردها (پرده ها) و تاریکی ها.

اذا وردوا خيلا بسمرمن القنا مساعير حرب اقمحوا الغمرات

یعنی و هرگاه وارد می شدند بر لشکری سواران با نیزه های گندم گون افروزنده آتش حرب خود را بی باکانه داخل می کردند و می افکندند در دریاهاى جنگ. ع

فان فخرؤا يوماً اتوا بمحمد و جبريل و الفرقان و السورات

یعنی اگر فخر کنند روزی می آورند محمد (صلی الله علیه وآله) را یعنی نسب خود را به آن حضرت ذکر می کنند و جبرئیل (علیه السلام) را و قرآن مجید را ذکر می کنند که بر جد ایشان نازل (27 آ) شده اند و سوره های قرآن را یاد می کنند که در شان ایشان فرود آمده است. ع

و عدوا عليا ذا المناقب والعلی و فاطمه الزهراء خير بنات

یعنی و می شمارند علیرا (علی را) که صاحب منقبت های بی احصاست و صاحب رفعت و علاست و فاطمه منوره زهرا که بهترین دختران عالمیان است. ع

و حمزه و العباس ذاالعباس و التقى و جعفرها الطيار فى الحجاب

یعنی و می‌شمارند حمزه را و عباس را که صاحب عدالت و پرهیزگاری بود و جعفر ایشانرا که پرواز کننده است در حجاب های عزت و شرف

اولئک لاملقوح هند و حزیها	سمیه من نوکی من قذرات
---------------------------	-----------------------

یعنی آن بزرگواران که ذکر کردیم نه از زنان هند بهمرسیده اند مانند معویه و نه آنگروه (آن گروه) و اشباه هند مانند سمیه مادر زیاد از احمقان و صاحبان قذرات و نجاست در فعل و نسب. ع

ستسئل تیم عنهم و عدیها	وبیعتهم (27 ب) من افجر الفجرات
هم منعوا الاءاء عن اخذحقهم	و هم ترکوا الاءاء رهن شتات

یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشانرا غصب کردید و بیعت ایشانرا که با ابوبکر کردند بدترین قبایح و گناهان بود و اتباع ایشان منع کردند پدرانرا از گرفتن حق خود و ایشان فرزندان به ظلم و ستم در اطراف عالم متفرق کردند زیرا که اگر آنها غصب حق امیرالمومنین (علیه السلام) نمی کردند هرگز بنی امیه و بنی عباس بر اهل بیت رسول مسلط نمیشدند چنانچه یکی از اکابر گفته است بخدا سوگند که حضرت امام حسین (علیه السلام) شهید نشد مگر در روز بیعت سقیفه (در حاشیه حضرت باقر و صادق (علیهما السلام) بوده‌اند). ع

و هم عدلوه‌ها عن وصی محمد	فبیعتهم جاءت علی الغدرات
و لیهم صنو النبی محمد	ابوالحسن الفراج للغمرات

یعنی ایشان گردانیدند خلافت را از (28 آ) وصی محمد (صلی الله علیه وآله) پس بیعت ایشان آمد بر سبل مکرها و حیلها و امام ایشان برادر و همتای پیغمبر است محمد و ابوالحسن است که فرج دهنده غم های عظیم بود از حضرت رسول یا شکافنده لشکرهای انبوه بود. ع

ملاмок فی آل النبی فانهم	احبای مادامو و اهل ثقات
تخیر تهم رشداً لنفسی انهم	فی کل حال خیره الخیرات

یعنی دور مدار ملامت خود را از من در محبت آل پیغمبر زیرا که ایشان دوستان منند و اهل اعتقاد منند اختیار کرده‌ام ایشانرا برای صلاح نفس خود زیرا که ایشان بر هر حال برگزیده برگزیدگانند. ع

نبت الیهم بالموده صادقاً	وسلمت نفسی طائعاً لولاتی
فیارب زدن فی هوای بصیره	وزد حبهم یا رب فی حسناتی

یعنی محبت خود به سوی ایشان افکنده ام از روی صدق و راستی و تسلیم کرده ام جان خود را بطوع و رغبت از برای والیان و امامان خود پس ای پروردگار من زیاد کن بینایی مرا در محبت ایشان و ثواب محبت ایشانرا زیاد کن در حسنات من. (28 ب)

سابکیهم ما حج لله راکب	و ما ناح قمری علی الشجرات
و انی لمولاهم و قال عدوهم	و انی لمحزون بطول حیات

یعنی بسی برایشان خواهم گریست مادام که حج کند از برای خدا سواره و مادام که ناله و نوحه کند قمری بر درختان و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم و دشمنم با دشمنان ایشان و بدرستی که من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خود زیرا که ایشانرا در این احوال نمی توانم دید یا می خواهم جان خود را فداری ایشان گردانم.

بنفسی انتم من کهول و فتیه	لفک عناه او الحمل دیات
وللخیل لماقید الموت خطوها	فاطلقتن منهن بالذریات

یعنی جان خود را فدای شما می کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت برای آنکه یاری کنید مسلمان را چنانچه عادت شماست از خلاص کردن اسیران که به جور و ستم ایشانرا اسیر کرده باشند یا دینی بر کسی لازم شده باشد و قادر بر ادای آن نباشد و شما متحمل دیت او (29 آ) بشوید و او را آزاد کنید و از برای نجات دادن سواران چند که در مخمصه افتاده باشند و تن به مردن و کشته شدن داده باشند به حدی که گویا مرگ پای اسبان ایشانرا در بند و زنجیر کرده است که قدرت بر گریختن نداشته باشد و شما بند از پای اسبان ایشان بردارید و از کشته شدن نجات بخشید بکار فرمودن تیرها و شمشیرهای تیز برنده.

احب قصی الرحم من اجل حکم	و اهجر فیکم زوجتی و بنات
--------------------------	--------------------------

یعنی دوست می دارم آنها که خویشان من نیستند یا خویشی دور دارند هرگاه دوست شما باشند و دوری می کنم از زن خود و دختران خود اگر از شیعه و موالی شما نباشند. ع

واکتم حبیکم مخافه کاشح	عنید لاهل الحق غیر مواتی
------------------------	--------------------------

یعنی پنهان می کنم من محبت شما را از ترس و دشمنی که پنهان می کند دشمنی خود را و معاند اهل حقیقت و موافق در مذهب نیست.

فیاعین بکیهم وجودی بعبره	فقدان للتسکاب و الهملات
--------------------------	-------------------------

یعنی پس ای (29 ب) دیده گریه کن وجود و بخشش کن به آب دیده ها (دیده ها) پس بتحقیق که وقت آن شده است که فروریزی آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی. ع

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها	و انی لارجوا الامن بعد وفاتی
--------------------------------	------------------------------

یعنی سوگند می خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا و روزهای سعی دنیا به درستی که امید می دارم که ایمن باشم به برکت شفاعت پیشوایان دین از خوف عذاب الهی بعد از وفات من. دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمود خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت. ع

الم ترانی مذلثون حجه	اروح و اغدوا دائم الحسرات
----------------------	---------------------------

یعنی آیا نمی بینی که مدت سی سال است که بامداد و پسین بر من می گذرد و پیوسته در حسرتم از مظلوم

بودن اهل بیت رسالت.

اری فیئهم فی غیرهم متقسماً	وایدیهم من فیئهم صفرات
----------------------------	------------------------

یعنی می بینم حقوق ایشانرا (30 آ) از خمس و غنائم و انفال و غیر آنها که مال امام و اقارب اوست در میان غیر ایشان قسمت می شود و دست های ایشان خالی و تهی است. دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا (علیه السلام) گریست و فرمود که راست گفתי ای خزاعی و گریستن آنحضرت از برای گمراهی خلق و تعطیل احکام الهی و پریشانی سادات بود نه از برای دنیا جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت. ع

و کیف اداوی من جوی بی والجوی	امیه اهل الکفر واللعات
و آل زیاد فی القصور مصونه	و آل رسول الله منهتکات

یعنی چگونه روا کنم از سوزش دلی که دارم و سوختن دل من از آنست که بنوامیه که اهل کفر و لعنت ها بودند با آل زیاد در قصرهای مصون و محفوظ باشند و آل رسول خدا را هتک حرمت نمایند و بر شتران سوار کرده اند شهر به شهر گردانند و این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا توان کرد.

سابکیهم ماذرفی الافق شارق (30 ب)	و نادی منادی الخبر بالصلوات
و ماطلعت شمس و جان غروبها	و باللیل ابکیهم و بالغدوات

یعنی بعد ازین خواهم گریست همیشه مادام که طالع شود در افق آفتابی و مادام که ندا کند منادی رسول یا منادی به سوی خیر به نمازها یعنی مادام که بانک نماز گویند و مادام که طلوع کند آفتاب یا نزدیک غروب آن شود و در شب خواهم گریست و در بامدادها. ع

دیار رسول الله اصبحن بلقعا	و آل زیاد تسکن الحجرات
و آل رسول الله تدمی نحورهم	و آل زیاد ربه الحجلات
و آل رسول الله یسبی حریمهم	و آل زیاد امنوا السربات

یعنی خانهای حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) خالی و ویران گردیده بود و آل زیاد در حجرهای خود به ناز و نعمت ساکن بودند و آل رسول خون از گلوهای ایشان می ریخت از قید و بند زنجیر و آل زیاد صاحبان حجلهای (حجله های) ناز بودند و آل حضرت رسالت حرمت ایشانرا اسیر می کردند (31 آ) و آل زیاد در رایها ایمن بودند.

اذا او یروا مدوا الی واتریمهم	اکفا عن الاوتار منقبضات
-------------------------------	-------------------------

یعنی هرگاه جنایتی یا قتلی به سر ایشان وارد می شد نمی توانستند دعوای خون و دیه برایشان بکنند بلکه محتاج می شدند که دراز کنند بسوی ایشان از برای سؤال دستی چند که از طلب جنایت کوتاه و منقبض بود. دعبل گفت چون این بیت را خواندم حضرت دست های مبارک خود را گردانید و گفت بلی والله کوتاه است دست های ما از عوض گرفتن جنایت ها که بر ما وارد می شود.

فلو لا الذی ارجوه فی الیوم اوغد	تقطع نفسی اثرهم حسرات
---------------------------------	-----------------------

یعنی پس اگر نبود آنچه من امیدوارم آنرا که امروز واقع شود یا فردا پاره پاره می شد جان من از پی ایشان از جهت حسرت ها. ع

خروج امام لامحاله خارج	يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق و باطل	و يجزي على النعماء و النقمات

یعنی آنچه امیدوارم بیرون (31 ب) آمدن امامیست که البته بیرون آید و قیام نماید به امامت به نام خدا و یاری او با برکت های بسیار و تمیز می دهد در میان ما و ظاهر می گرداند هر حق و باطلی را و جزا می دهد مردم را بر نعمت ها و عقوبت ها.

و به روایت ابن بابویه دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم حضرت امام رضا (صلوات الله علیه) بسیار گریست پس (سر) به سوی من بلند کرد و گفت ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می دانی کیست، آن امام و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم: نه ای مولای من مگر آنکه شنیده ام که امامی از میان شما خروج خواهد کرد و زمین را از فساد پاک خواهد کرد و پر از عدل خواهد نمود. پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است و بعد از محمد پسر او علی امام است و بعد از علی پسر او حسن امام است و بعد از حسن پسر او حجت قائم امام است که در غیبت او انتظار خواهند کشید و چون ظاهر شود همه کس اطاعت او خواهند کرد و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یکروز البته حق تعالی آنروز را دراز گرداند (32 آ) تا آنحضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد و اما آنکه چه وقت بیرون می آید خبر دادن از وقت است و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدران از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند که کی بیرون خواهد آمد قائم از فرزندان تو؟ فرمود: که مثل بیرون آمدن قیامت است که حق تعالی فرموده است که بغیر از خدا کسی نمی داند خصوص وقت آنرا و به ناگاه خواهد آمد. ع

فيا نفس طيبي ثم يا نفس فابشري	فغير بعيد كلما هوات
ولا تجزعي من مده الجور اني	اري قوتي قد اذنت بثبات

یعنی پس ای جان من خوش باش پس ای نفس شاد باش پس دور نیست هر چه البته آمد نیست و جزع مکن از طول مدت جور مخالفان بدرستی که من می بینم قوت خود را که اعلام می کند و خبر می دهد که ثابت و باقی است و به روایت دیگر گویا می بینم که دولت مخالفان خبر می دهد به پراکندگی. ع

فان قرب (33 ب) الرحمن من تلك مدتي	واخر من عمري و وقت و فاتي
شفيت ولم اترك لنفسي غصه	و رويت و منهم منصلي و قنات

یعنی اگر نزدیک گرداند رحمان اندولت مدت عمر مرا و تأخیر نماید از عمر من وقت وفات تشفی خاطر خود می کنم از ایشان از برای نفس خود غصه و اندوهی نمیگذارم و سیراب می گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزه خود را. ع

فاني من الرحمن ارجو بحبهم	حيوه لدی الفردوس غير بتات
---------------------------	---------------------------

عسی الله ان یرتاح للخلق انه || الی کل قوم دائم اللحظات

یعنی بدرستی که من از خداوند مهربان امیدوارم نسبت محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی شود هرگز شاید حق تعالی رحم کند بر خلائق و برانگیزد برای ایشان چاره (ای) که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان بدرستی که حق تعالی نسبت به هر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

فان قلت عرفاً انکروه بمنکر || و غطو اعلی (33 آ) علی التحقیق بالشبهات

یعنی پس اگر گویم سخن نیکی را انکار کنند او را بسخن بدی که در برابر آن گویند و بیوشانند بشبها (بشبهه‌ها).

تقاصر نفسی دائماً عن جدالهم || کفانی ما القی من العبرات

یعنی کوتاهی می کند نفس من پیوسته مرا آنچه می ریزم از اشک های اندوه و حسرت. ع

احاول نقل الصم عن مستقرها || و اسماع احجار من الصلوات

یعنی اراده که من کرده ام که ایشانرا به حجت و برهان و موعظه هدایت کنم مانند آنست که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و سنگ های صلب سخت بشنوند. ع

فحسبی منهم ان ابوء بغصه || تردد فی صدري و فی لهواتی

یعنی پس بس است مرا از ایشان آنکه برگردم یا اندوهی که در گلویم گره شده باشد و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

فمن عارف لم ینتفع و معاند || تمیل به الاهواء و للشهوات

یعنی بعضی از مخالفان عارفی است به حق که به علم (33 ب) خود منتفع نمی شود و بعضی معاندیست که میل می دهد هواهای نفسانی او را به سوی شوق ها و خواهش ها. ع

کانک بالاضلاع قد ضاق ذرعها || لما حملت من شده الزفرات

یعنی نزدیک است و گویا می بینی دنده های پهلوی من عاجز شده است از برای آنچه بار کرده ام در آنها از آه سوزناک و ناله درد آمیز چنانچه شاعر گفته است:

ناله را هر چند می خواهم که پنهان بر کشم || سینه می گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

و در بعضی از روایت این دو بیت مذکور است:

فیا و ارثی علم النبی و آله	علیکم سلام دائم النفحات
لقد امننت نفسی بکم فی حیاتها	وانی لارجوا الامن عندماتی

یعنی پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که شمیمش پیوسته در وزیدن باشد به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات من یا (- تا) ایمان آورد به شما در حیات من بدرستی که امید دارم که در امان باشم بشفاعت شما از (34 آ) عذاب خدا نزد مردن من.

قدتمت ترجمه قصیده فصیح الشعراء دعبل ابن علی الخزاعی رحمه الله علیه و مترجمها افضل المتقدمین و المتأخرین مولانا محمد باقر المجلسی طاب ثراه علی یداقل الخلیقه ابوالحسن ابن محمد حسین غفرالله له و لوالدیه فی 1123

پی نوشت ها :

- (1) - در زبان عامیانه مشهد، چوله یعنی کج و منحنی و در هم پیچیده - چولی غزک مترسکی است که در سر مزارع و جالیزها برای ترسانیدن پرندگان نصب می کنند.
- (2) - پینه هنوز در لهجه مشهدی است.

نامه آستان قدس - شماره 28